

امیرمؤمنان علی علیه السلام و مردم

اَنِّیْ اُرِیدُکُمْ لِلّٰهِ وَ اَنْتُمْ تُرِیدُوْنِنِیْ لِاَنْفُسِکُمْ
من شما را برای خدا می خواهم اما شما من را برای خودتان می خواهید.

جاودانگی شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام از اصول پذیرفته شده در فرهنگ اسلامی و در میان طرفداران همه فرقه های اسلامی است. حتی خوارج که بزرگترین دشمنان امام علی (ع) بودند، در دهه های گذشته، اظهار ندامت کرده و حتی منکر آن شده اند که روزگاری با امام علی (ع) دشمنی داشتند.

عثمانی مذهب ها هم که سلف اهل حدیث و سنت هستند، و وهابی ها آنان را سلف خویش می دانند، کسانی بودند که روزگاری امام علی (ع) را به خاطر جنگهای تحمیل شده بر او، سخت نکوهش می کردند و آن حضرت را اسباب تفرقه می دانستند، اندکی بعد و با سرعت شخصیت امام را پذیرفته اند. شاهد آن مسند احمد بن حنبل است که مشحون از فضائل امام علی (ع) می باشد.

اعجاب دنیای غیر مسلمان نیز نسبت به شخصیت امام در کلمات جرج جرداق و سلیمان کتانی و جبران خلیل جبران و بسیاری از نویسندگان مسیحی عرب که با شخصیت امام آشنا بوده اند، روشن است.

حکایت برخورد صدراعظم قاجاری با کاتبی که عهدنامه امام علی علیه السلام را نوشته بود، لطیف است. گویند کاتبی عهدنامه امام علی (ع) به مالک را با خط خوش

ص: ۲۵

نوشت و برای یکی از صدراعظم های قاجاری برد و تحویل او داد. مجلس شلوغ بود و صدراعظم به او گفت: فعلاً بنشین. وقتی مجلس خلوت شد و همه مردم رفتند، صدر اعظم به او گفت: چرا این کار را کرده ای. گفت: برای این که شما صدر اعظم هستید و از می توانید از این عهدنامه استفاده کنید. صدر اعظم گفت: اگر این نسخه ارزش داشت، خود علی بن ابی طالب در حکومتش از آن بهره می برد و تنها نمی ماند و به شهادت نمی رسید. کاتب گفت: چرا این سخن را در برابر مردم نگفتی؟ صدراعظم گفت: اگر می گفتم، همه بر ضد من پرخاش می کردند و با من مخالفت می نمودند. کاتب گفت: همین نشان می دهد که شخصیت امام علی (ع) با همان وضعیتی که تو می گویی، آن اندازه مقبول و پذیرفته شده است که پس از هزار واندی سال، صدراعظم با قدرتی مانند تو، نمی تواند جلو چشم مردم چنین مطلبی را در باره او بگوید؛ در حالی که معاویه ای که به اصطلاح پیروز شده، آن اندازه منفور است که کسی را یارای هواداری از وی نیست.

امام و مردم

تشیع بر خلاف تسنن، در تاریخ خود گرفتار نوعی مخالفت با اکثریت بوده است. یعنی در حالی که در سقیفه و میان مسلمانان، بیشتر مردم با ابوبکر بیعت کردند، تعدادی به صورت صریح یا غیرصریح طرفدار امام علی علیه السلام بودند. بعدها این مشکل برای امام حسن و امام حسین هم پیش از آمد. یعنی امامان شیعه مقبول اکثریت مردم قرار نگرفتند. زمانی که امام علی (ع) سرکار آمد، اکثریت از ایشان استقبال کردند؛ اما چندی نگذشت که بسیاری از نقاط دنیای اسلام به معاویه پیوستند و به تدریج مردم عراق نیز از آن حضرت روی گردان شدند.

در فرهنگ قرآنی نیز این مسأله در حد دعوت انبیاء مطرح بوده است که بیشتر پیامبران، در جامعه خود، نوعی تک روی داشته و طرفدارانشان بسیار اندک بوده اند؛ این در حالی است که اکثریت جامعه مخالف آنها بوده اند. البته این مخالفت در اصل پذیرش دین بوده؛ اما به هر روی، نوعی مخالفت اکثریت با اقلیت بوده است. در چنین مواردی، این پرسش مطرح بوده است که آیا داشتن اکثریت لزوماً حق آور است یا نه؟

در فرهنگ دینی که حق و باطل بر اساس معیارهای آسمانی تبیین و تفسیر می شود و نصوص دینی حرف اول را می زند، حق، حق دانسته می شود ولو آن که یک

ص: ۲۶

طرفدار هم نداشته باشد. این اصلی است که امام علی (ع) پذیرفت و بر همان مبنا، حرکت کرد. البته امام بدون حضور مردم نمی توانست کار را شروع کند، اما معنای این سخن آن نبود که حق را دایره مدار نظر مردم بدانند. آن حضرت در خطبه ۲۰۱ خطاب به یارانش می فرماید: لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهَدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةِ شَبَعِهَا قَصِيرٌ وَ جُوعُهَا طَوِيلٌ.

مردم! بیم مکنید در راه راست، که شمار روندگان آن چنین اندک است! چرا که مردم بر سر خوانی فراهم آمده اند که سیری آن کوتاه است و زمان گرسنگی اش دراز.

در فرهنگ دینی، مبنای عمل حکم خدا و رسول است و در آنجا هیچ نیازی به استناد به رأی مردم نیست. لذا امام، گرچه روی کارآمدنش را به دلیل حضور مردم می داند، اما رسالت خود را اجرای احکام الهی ذکر می کند، نه اعتنای به نظر دیگران. لذا به صراحت و بدون پرده پوشی تصریح می کند که در باره آنچه از حکم خدا می داند، حاضر به مشاوره با مردم نیست. آن حضرت در خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه، خطاب به طلحه و زبیر می فرماید:

وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ اِرْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا. فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ، فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَقْتَدَيْتُهُ. فَلَمْ أَخْتِاجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَ لَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَ لَا وَقَعَ حُكْمُ جَهْلَتِهِ فَأَسْتَشِيرُكُمْ وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه. لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به

حکم کردن بدان امر فرموده نگرستم و از آن پیروی کردم. و به سنتی که رسول خدا(ص) نهاده بود و بر پی آن رفتم. نیازی نداشتم تا در این باره از شما و جز شما نظر خواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم مشورت رانم. و اگر چنین بود می نمایاندم و از شما و جز شما روی نمی گرداندم. در بسیاری از موارد، وقتی امام علی (ع) وظایف امام را تبیین کرده و حق مردم را بر امام بیان می کند، روی عمل به کتاب خدا، سنت رسول (ص) و احیای سیره نبوی تکیه می کند.

ص: ۲۷

در خطبه ۱۷۰ پس از اشاره به مخالفت مخالفانش می فرماید:
و لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بكتاب الله و سيرة رسول الله(ص) و القيام بحقه و النّش لسنّته. حق شما بر ما، عمل به کتاب خدا و سنت رسول و حقوق او را گذاردن و سنت او را برپاداشتن است.

برخورد مردم با امام علیه السلام

تجربه امام علی (ع) در برخورد با مردم تجربه جالبی است که البته مانند آن در تارخی اسلام بسیار است. امام با حمایت گسترده مردم به خلافت رسید و پس از چندی، با رفتن اکثریت مردم از اطرافش، تنها ماند. در اینجا مقصود از مردم، عامه مردم است و الا شیعیان که عشق و علاقه و اطاعت خودشان را داشتند و بر اساس موالات با آن حضرت بیعت کردند؛ چنان که طبری این مطلب را نقل کرده است که عده ای از مردم بر اساس این که با دشمنان علی دشمن باشند و با دوستان او دوست با وی بیعت کردند که اینها خواص او بودند.

قبل از هر چیز باید یادآور شویم که تغییر و تحول در جامعه، قواعد خاص خود را دارد و امکان ندارد که سیر تحولات در سیاست و جامعه از این قواعد تخطی کند. البته شناخت این قواعد فقط تا اندازه ای ممکن است و هرچه معرفت ما - اولاً - به سنت های الهی در جامعه بیشتر باشد، و - ثانیاً - جامعه خودمان را بهتر بشناسیم، راحت تر می توانیم مسیر تحول در جامعه را دنبال کنیم. این که چرا یک نفر یا یک دولت به قدرت می رسد، چرا این شخص یا این دولت سرنگون می شود و پرسش هایی از این قبیل، پاسخ های علمی خاص خود را دارد که به ترکیب افراد جامعه، وضعیت قدرت در آن، احزاب و خاندان ها و قبایل و اشراف و مواضع و مناسبات آنها و گاه وجود قدرت مندان و نخبگان و سرآمدان و مجموعه ای از آداب و عادات و عقاید و کنش و واکنش میان اینها بستگی دارد. اگر در جامعه ای حساسیت های اخلاقی یا دینی یا قبایلی یا نظامی و سلطه گری با ویژگی خاصی باشد، بازی اصلی بر همان محور خواهد بود.

در جامعه آن روزگار، باید محورهای مهم قدرت در جامعه را شناخت؛ مناسبات آنان را در گذر زمان دریافت و کنش و واکنش میان آنها، حوزه نفوذ هر یک از آنها، دیدگاه های آنها نسبت به یکدیگر و مسائل دیگر را به درستی تبیین کرد.

ص: ۲۸

وضعیت جامعه ای که امام علی (ع) بعد از ۲۵ سال در آن قدرت رسید، مسائل خاص خود را دارد که از دو جهت باید آن را مورد بررسی قرار داد:

الف: به لحاظ شناختی که باید از قبایل و محورهای قدرتمند داشت.

ب: به لحاظ مسائلی که در طی بیست و پنج سال بر آن مردم گذشته است.

در بخش اول چند اصل وجود داشت:

۱ - قدرت تنها از آن قریش بود و دیگران توان تشکیل دولت فراگیر را نداشتند.

۲ - تا ۲۵ سال، دو خاندان کوچک قریش شامل تَیم و عَدی و یک نفر از بنی امیه، یعنی عثمان حکومت کردند و در پایان این ۲۵ سال، این شاخه از حزب قریش و در واقع کل قریش منهای بنی هاشم شکست خورد.

۳ - کاندیدای جناح دیگر این حزب که بنی هاشم بودند با حمایت سایر احزاب - یعنی قبایل عراق - سر کار آمد. سابقه درخشان این شخص و درنمیختن او با حکومتیان پیشین، سبب شد تا مورد توجه احزاب مخالف قریش قرار بگیرد. شیعیان خود او هم نقش فعالی در روی کارآمدنش داشتند.

۴ - پس از روی کار آمدن او، جناح های دیگر قریش بر ضد وی دست به فعالیت زدند و جمل و صفین را به وجود آوردند و اتحاد قبایل عراق را در حمایت از امام شکستند و اتحادیه جدیدی از قبایل شام و حتی عراق بر ضد او پدید آوردند.

۵ - اکنون در آغاز سال ۴۰ هجری، امام تنها شده و باقی مانده یارانش هم که چندان ترکیب قبایلی منسجمی نداشتند، عده ای شان خارجی شدند و باز یک جنگ داخلی دیگر برپا کردند. نتیجه آن که باز هم عده کمی ماندند که کاری از آنان ساخته نبود. در برابر، اتحاد جدیدی که معاویه از قبایل ایجاد کرده بود، به نمایندگی از جناح شکست خورده قریش، به سوی قدرت پیش می آید و در چنین شرایط قواعد بازی، ایجاب می کند که او برنده این حرکت باشد.

چنین تحولی بر این اساس بود که قبایل نقش بسیار مهمی داشتند؛ منافع قبیله ای بسیار اهمیت داشت و سه عنصر ۱ - قریش، ۲ - مواضع سایر قبایل و در نهایت ۳ - اسلام و گرایش اسلامی، تعیین کننده برای تعیین مسیر این تحولات بود. بر این اساس، قریش بر کارها سوار بود؛ سایر قبایل اهرم روی کار آمدن قریش - یعنی خاندان های قریشی مانند تَیم و عَدی و بنی هاشم و بنی امیه - بودند و اسلام نیز برای

ص: ۲۹

عامه قریش و مردم، بهانه ای برای بهره گیری از آن در قدرت بود. البته همه نماز را می خواندند و حج می گذاردند. در این میان، برای امام و یاران خاص آن حضرت، مهم آن بود که می کوشیدند همه چیز را از زاویه اسلام شامل کتاب خدا و سنت رسول (ص) ببینند. این چیزی بود که گروه های دیگر جز در حد یک بهانه به آن توجهی نداشتند و جز در قالب منافع قبیله ای خود که اساس آن دفاع از منافع اشراف بود، به آن نمی نگریستند.

تعبیر خود امام این بود که یک تفاوت آشکار میان مردم و امام وجود دارد: امام اسلام خواه است و مردم خودخواه. به همین دلیل، مردم امامی را می خواهند که به درد آنها بخورد، اما امام مردمی می خواهد که به درد اسلام بخورند. سخن امام این است:

انی أريدُكم لِّلّه و انتم تُريدونني لانفسکم

من شما را برای خدا می خواهم و شما من را برای خودتان می خواهید.

یک تفاوت مهم میان نگرش امام علی (ع) با نگرش مردم در کار بود. نگرش امام، یک نگرش الهی و دینی بود، در حالی که نگرش مردم در چهارچوب منافع قبیله ای شان محدود می شد. انتظار مردم آن بود تا عراق مرکزیت را حفظ کند، غنائم بیشتری از مرزها برسد، آرامش بیشتری داشته باشند، البته نمازی هم بخوانند و روزه ای بگیرند و از عجم های ایرانی و رومی و بربر هم بهره کشی کنند و اشراف هم منافع ویژه ای داشته باشند تا عوام مردم را نگاه دارند و الا سر به شورش بخواهند داشت و با دشمن علی (ع) دست اتحاد خواهند داد که دادند.

اما بخش دیگری که باید بررسی شود این است که در این بیست و پنج سال چه بر مردم گذشته بود:

۱ - یک حرکت سریع در آغاز کار برای سرکوبی مخالفان سقیفه. قدم دوم فتوحات و یکسره پیروزی و غنائم که اساس وضع مسلمانان را به طور کلی دگرگون کرد. در این جنگها، فقط جنگ با کفار مطرح بود نه با اهل قبله؛ یعنی مسلمانان همه به دنبال فتوحات بودند و اختلافی میان خود آنها نبود.

۲ - در این دوره یک تحول مهم اجتماعی رخ داد که ضمن آن قبایل زیادی از جزیره العرب به عراق و شام مهاجرت کردند و یک امپراطوری به آرامی شکل گرفت که مرکزیت آن مدینه و زیر نظر خلیفه بود.

ص: ۳۰

۳ - شمار زیادی از اسیران به صورت برده یا به صورت مهاجر در عراق و شام وارد شدند. بدین ترتیب ترکیب جامعه، از حالت عربی خارج شد و عرب و عجم درآمیختند و اداره کردن آن دشوار گردید.

۳ - حکومت به دست قریش ماند و روز به روز تا روزگار خلافت عثمان، دولت قریشی تر و حتی اموی تر شد و یک اریستوکراسی و نظام شاهی گسترده ای پدید آمد که می خواست همه چیز را برای خود بخواهد و با دید تنگ قبایلی و عربی و دور از اسلام امپراطوری عظیم را اداره کند. ناشی گری آن در اختصاص دادن همه منافع به خاندان اموی، سبب شد تا سایر قبایل که سهم خویش را غارت شده می دیدند، به مخالفت و شورش وادار شوند.

۴ - در این دوره به طور طبیعی با سیاست های مالی خلیفگان مدینه، نوعی امتیاز بندی خاصی میان مردم برقرار شد که از یک سو عرب بر عجم و از سوی دیگر مهاجر و انصار بر دیگران برتری یافتند. در واقع عدالت اجتماعی مخدوش شد.

۵ - از نظر فکری، صحابه که به شهرهای مختلف رفته بودند، وضعیت موجود را اداره می کردند. خلیفه در مدینه، دانش چندان نداشت، صحابه نیز تعلیم منظمی نداشتند. بدین ترتیب از نظر دینی و فقهی اختلاف نظرهایی پیش آمد و ابهام ها گسترده تر شد. در واقع مرجعیت علمی واحدی وجود نداشت. هر کسی سؤال می کرد، سؤالش بی پاسخ می ماند؛

این در حالی بود که موجی از مسائل جدید از حاشیه امپراطوری از طرف تازه مسلمانان و حتی غیر مسلمانان مطرح شده بود که پاسخ می طلبید.

مجموعه این دشواری ها سبب شد تا پس از شورش بر عثمان که نتیجه اقدام سایر جناحهای قریش بر ضد سلطه عثمان و خاندانش و نیز شورش قبایل عراق بر ضد جناح حاکم قریش بود، مردم در پی اصلاح گری باشند که اوضاع را سامان دهد و همه را شریک کند. گفتیم که شمار اندکی از اینان، در پی احیای اسلام بودند. این چیزی بود که دغدغه اصلی امام علی (ع) بود. عده بیشتری از مردم در پی آن بودند که آنچه هست تقسیم شود و البته خواص و اشراف امتیازات خود را داشته باشند. شیعیان و افراد متدین در پی آن بودند تا فساد از بین برود، عدالت اجتماعی محقق شود؛ از دانش امام به عنوان وصی الاوصیاء برای پاسخ گویی به مسائل بهره برده شود. حکومت تنها در اندیشه فتوحات و غنائم نباشد بلکه به فکر تأمین اندیشه و اخلاق جامعه هم باشد و مهم تر از همه، شری بنی

ص: ۳۱

امیه را از سر مردم کوتاه کند.

امام علی (ع) مردم را برای خدا و برای احیای سنت نبوی می خواست و کارش را در این چهارچوب برای اصلاح آغاز کرد. در آغاز کار همه مردم حاضر بودند و تعهد همکاری دادند. امام بر پایه این تعهد بر آن شد تا دست ظالمان را کوتاه کند و حق مظلومان را بستاند. صدرنشینان را پایین بیاورد و حقوق طبقات پایین را بدهد.

اما مردم چه می خواستند. به ویژه اشراف که هدایت جامعه را در اختیار داشتند، در پی چه چیزی بودند. اسلام چندان میان مردم استوار نبود. در طول بیست و پنج سال، کار فرهنگی و تربیتی نشده بود. جایگاه قبیله که پیش از آن استحکام بی اندازه ای داشت، متسحکم تر شد. رقابت های قبیله ای اصل و اساس بود. امام نگران این وضعیت بود و به همین دلیل در خطبه ۱۹۲ به آن سخت تاخت و فرمود:

فَأُطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَحْثَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ وَنَزَعَاتِهِ وَنَفْثَاتِهِ ... أَلَا فَالْحَذَرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حُبِّهِمْ وَتَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ ... فَانْهَمُوا قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَسُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ.

پس آتش عصبیت را که در دلها تان نهفته است، خاموش سازید و کینه های جاهلیت را براندازید که این حمیت در مسلمانان، از آفت های شیطان است و نازیدن های او بر آغالیدن ها و افسون دمیدن های او ... هان بترسید! بترسید از پیروی مهمتران و بزرگانتان که به گوهر خود نازیدند و نژاد خویش را برتر دیدند و نسبت آن عیب را بر پروردگار خود پسندیدند و بر نعمت خدا در حق خویش انکار ورزیدند و به ستیزیدن برابر قضای او بر آغالیدن بر نعمتهای او. پس آنان پایه های عصبیت اند و ستونهای فتنه و شمشیرهای نازش - به خوی جاهلیت.

روش های بکار گرفته شده در طول بیست و پنج سال جا افتاده و سنت بود. مردم نه دین درستی داشتند که آنان را متحد کند، و نه حمیتی که به خاطر آن از کیان عراق در برابر شام دفاع کنند. آن ها فقط غنائم می خواستند؛ چیزی که به آن عادت کرده بودند.

در طی یک دوره بیست و پنج ساله، تعلیم و تربیت دینی از میان مردم رخت

ص: ۳۲

بربسته بود. امام در همین خطبه ۱۹۲ تحلیل مفصلی از وضعیت تاریخی بنی اسرائیل و اسارت آنها در دستان کسرها و قیصرها و فرعونها ارائه داده و با توجه به آن تجربه ها خطاب به مردم فرمود:

الا و انکم قد نَفَضْتُمْ اَیْدِیکُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ. وَ ثَلَمْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَیْکُمْ بِأَحْکَامِ الْجَاهِلِیَّةِ ... وَ اَعْلَمُوا أَنَّکُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا وَ بَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِیْمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ. اَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَبْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمْتَمْتُمْ أَحْکَامَهُ.

همانا شما رشته فرمانبرداری را از گردن گشادید و به داوری های دوران جاهلیت رضا دادید و بر دژ خدایی که پیرامونتان بود، ثلمه وارد کردید ... و بدانید که شما پس از هجرت - و ادب آموختن از شریعت - به خوی بادیه نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی و اتحاد، دسته دسته شدید. با اسلام جز نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی شناسید.

در مسیر اصلاحات، میان امام و مخالفانش که اهل قبله بودند، جنگ درگرفت. در این جنگ، دیگر غنائمی وجود نداشت تا مردم میان خود قسمت کنند. امام در خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه به دشواری جنگ با اهل قبله اشاره می کند و این که در چنین موقعیتی فقط علم و دانش و بصیرت می تواند مرزها را روشن کند:

قَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَکُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقَبْلَةِ وَ لَا یَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ، فَاْمَضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَ وَقِفُوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَجْعَلُوا فِی أَمْرِ حَتِّی تَتَبَيَّنُوا.

میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد و این علم را بر ندارد مگر آن که بینا و شکیباست. و داند که حق در کجاست. پس بدانچه شما را فرمان داده اند روی آرید و از آنچه شما را باز داشته اند دست بردارید و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب میارید.

به هر روی طی این جنگها که ویرانی ها و کشتارهای زیادی را در پی داشت، جو شبهه در جامعه رواج یافت. برای معاویه دین بهانه بود؛ بنابراین به مصحلت او بود تا مردم عراق با

ص: ۳۳

به شبهه دراندازد. البته زمینه های انحراف از هر جهت فراهم بود. مردم شاهد حضور زن پیامبر(ص) در جبهه جمل بودند و این هم بر شبهات می افزود. طلحه و زبیر هم که روزگاری در کنار پیغمبر (ص) بودند، اکنون در برابر امام علی (ع) قرار گرفته بودند و مرتب توسط شبهه انگیزان گفته می شد که اینان از یاران پیامبر (ص) بوده اند و اکنون ببینید که چگونه با اینها برخورد می شود.

شیوع و فراگیری جو شبهه سبب شد تا مردم گمراه شوند و از اطراف حق پراکنده گردند. هر روز که می گذشت، تعداد یاران امام کمتر می شد و مردم بیشتر از او فاصله می گرفتند. نقش فریب های معاویه را هم نباید نادیده گرفت که به

هر وسیله ای می کوشید تا بر اختلاف میان امام و مردم دامن بزند و بر شبهات بیفزاید. روحیات مردم کوفه را نیز نباید فراموش کرد که مردمی هیجانی و گاه فضول بودند و بر آن بودند تا سر از هر کاری درآورند و رازی برای حکومت باقی نگذارند.

باز باید توجه داشت که وقتی از مردم سخن می گوئیم، مقصود بخشی از مردم است که توده ناآگاه (مستضعفان) و اشراف و نخبگان (فریبکار) جامعه بودند. کسانی که عوام به طور عمده تابع آنها بودند. حتی گاه چنان صحنه سازی می شد که مردم تصور می کردند واقعا خود می اندیشند. در هر دوره، عناصری خاص، تصمیم گیرنده اصلی در جامعه هستند و آنجا هم که مردمند، دست کم تا این زمان، دیگر وسائل و ابزارها و تبلیغات برای آنها رأی سازی می کنند. روزگاری رؤسای قبایل نقش محوری داشتند و روزگاری نخبگان فکری و زمانی روزنامه نگاران و ارباب جراید و رؤسای وسائل ارتباطات جمعی و به هر حال محورهای اصلی را باید دید و شناخت.

نظام و ساختار موجود در میان آن جامعه، نظام اشرافی بود و سران قبایل افراد تصمیم گیرنده بودند. آنها افراد خویش را یا به حمایت و می داشتند و یا از حمایت باز می داشتند.

مردم آن روزگار نه تنها اسلام را به عنوان محور اصلی رها کردند، اهل بیت را که یکی از دو رکن اساسی آن بودند، کنار گذاشتند. اکنون نیز که به سراغ امام علی (ع) آمدند، از او انتظار داشتند، مانند عمر رفتار کند و اشراف مهاجر و انصار را بر دیگران ترجیح دهد. آنها امام را به عنوان امام اهل بیت نمی شناختند. این در حالی بود که امام در خطبه ۱۵۴ می فرمود:

ص: ۳۴

به دریاهاى فتنه در شدند و بدعت ها را گرفتند و سنت ها را وانهادند. مؤمنان به گوشه ای رفتند و گمراهان دروغزن به زبان آمدند و سخن گفتند. ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن نتوان در شد و آن که جز از در به خانه درآمد، نامش دزد است.

از دید امام، کثرت مردم و حضور آنها، این اندازه اعتبار داشت که امام مسؤولیت رهبری را بپذیرد. اما اگر قرار بود که امام در مقام رهبری، نتواند داد مظلومی را بستاند و احکام اسلامی را پیاده کند، نه خواست انحرافی اکثریت مردم و نه حکومت بر آنان، از کمترین ارزشی برخوردار نبود. آنچه در این بینش، برای یک فرد مسلمان ارزش دارد، شناخت خدا، رسول و اهل بیت است که با داشتن همین شناخت، اگر روی فرش خانه اش هم بمیرد، رستگار می شود. امام علی (ع) در خطبه ۱۹۰ می فرماید:

الزُّمُّوا الْأَرْضَ، وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سِوْفَكُمْ فِى هَوَى الْأَسْنَتِكُمْ وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فَرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، مَاتَ شَهِيدًا وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

بر جای باشید و بر بلا شکیبا، و دستها و شمشیرهای خود را در هوای زبان های خویش به کار مدارید و در آنچه خدا شما را بدان نیانگیخته، شتاب میارید که هر کس از شما در بستر خود جان سپرد که حق پروردگار خود و فرستاده او و اهل بیت وی را شناسا بود، شهید مرده و اجر او بر کردگار است.

دعوت به اصلاح و واکنش منفی مردم

امام به صورت گسترده ای به حرکت اصلاحی خود پرداخت و بیشتر خطبه های خود را به شناساندن خدا و پیغمبر و اهل بیت به مردم اختصاص داد و پس از آن در پرهیز دادن آنها از دنیا کوشش کرد و بر احیای سنت نبوی تکیه کرد. از بین بردن ظلم و فساد و برقراری عدالت و برانداختن امتیازات نادرست، مهم ترین اهداف امام بود. روانشناسی خاص جوامع نشان می دهد که وقتی ابزار فساد در یک جامعه فعال شود، اگر جامعه ضررهای آن را تجربه کرده باشد و از فساد خسته شده باشد، در برابر

ص: ۳۵

فساد جدید موضع می گیرد؛ به دنبال اصلاح می رود و از هر کسی که منادی اصلاح باشد، استقبال می کند؛ اما اگر نسل زنده جامعه، آن ضررها را کمتر تجربه کرده باشد، به عکس، در برابر کسی موضع می گیرد که مخالف با فساد است و فریاد اصلاح سر می دهد. در این میان، آنان که زیرکند، زمان سنجی می کنند که در حال حاضر مردم چه انتظاری دارند. وقتی این را دریافتند، در همان سمت و جهت شعار می دهند و اوضاع را به دست می گیرند.

جامعه پیش از امام، به آرامی رو به انحراف رفته بود. فتوحات، غنائم و کنیز و برده برای آنان به هدیه آورده بود. شورش بسیاری از آنان بر عثمان، به این دلیل بود که چرا همه چیز را بنی امیه برداشته اند و به دیگران نمی دهند. تصورشان بر این بود که اکنون امام علی (ع) آمده است، آنچه را بنی امیه می خورده اند و می برده اند، به رؤسای قبایل عراق بدهد که در شورش بر عثمان نقش داشته اند. برای بسیاری از اینان، اصلاح وضعیت دوره عثمان اصل بود نه بازگشت به سیره اصیل نبوی که امام منادی آن بود. این چیزی بود که امام همان روز نخست دریافت و به همین دلیل زیر بار خواست مردم نرفت و تا وقتی هم تعهد برای اجرای سیره نبوی نگرفت، تن به آن نداد.

در چنین وضعیتی، اصرار امام بر بازگشت به سیره نبوی چندان طرفداری نداشت. برخی از مردم صریحا به امام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند؛ یعنی بزرگان مهاجر و انصار را به خاطر خدمات سابقشان بر دیگران ترجیح دهد و سیاست تبعیض میان عرب و عجم را نیز کماکان اعمال کند. البته با این بهانه که عجم ها مسلمان نیستند و عرب اصل و اساس اسلام اند.

هرچه امام فریاد اصلاح سر می داد، اطرافیان که با این هدف آمده بودند، از او فاصله می گرفتند. دیدیم که طلحه و زبیر هم که ضد عثمان بودند، انتظار داشتند که امام آنان را در حکومت شریک کند. اما وقتی اصرار امام را بر بازگشت به سیره نبوی دیدند، همان ها که به سابقه خود در کنار پیامبر (ص) افتخار می کردند، از امام علی (ع) ناراضی شدند و مردم را بر او شوراندند.

شگفت است که گاه فریاد اصلاح، بیشتر مردم را فراری می دهد؛ درست همان طور که خداوند می فرماید که گاه قرآن خواندن بر کسی، بیشتر او را از دین گریزان می کند: و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا و ما یزیدهم الا نفورا (اسراء، ۴۰) مقصود از این آیه

این نیست که - نعوذ بالله - قرآن سبب ضلالت است؛ بلکه مقصود آن است که فردی که فساد را دوست می دارد، از نفس دعوت به حق، بیشتر در باطل فرو می رود. در چنین شرایطی، هرچه مردم بیشتر به هدایت دعوت شوند، کمتر پاسخ مساعد می دهند که به عکس، تازه از فهمیدن این که شعار دهنده قصد هدایت و اصلاح دارد، بیشتر گریزان می شوند.

در تجربه کشور ما در زمان شاه، فساد و ناامنی و بی بند و باری، سبب شد تا مردم در برابر دعوت امام خمینی واکنش مثبت نشان دهند؛ اما نسل بعد که ضرر و زیان آن فساد را ندیده بود، و بیشتر محدودیت های ایجاد شده را دیده بود، از شعارهای احیای دین چندان خشنود نشده؛ به هدف کسب آزادی امروزین بیشتر، از شریعت فاصله می گیرد. جامعه یک دور مداوم میان این دو واکنش است. تجربه حکومتی امیرالمؤمنین نشان می دهد که به رغم هجوم نخست مردم برای گریز از فساد عثمان، به تدریج مواجه با حکومت عدل علی علیه السلام که شدند، به آرامی واکنش دیگری را آغاز کردند. تن آسایی آنان به آنها اجازه نداد که برای رسیدن به آرمان های امام مقاومت کنند. آنها بیش از آن که سنت ها را دوست بدارند، به بدعت ها عادت کرده بودند:

امام (خطبه ۱۷۶) در یک تقسیم مردم را بر دو قسمت کرد

و اِنَّمَا النَّاسُ رَجَلَانِ: مُتَّبِعُ شِرْعَةٍ و مُبْتَدِعُ بَدْعَةٍ. لیس معه من الله سبحانه برهان سُنَّة و لا ضیاء حَجَّة.

مردم دو گروهند. گروهی پیرو سنت و گروهی بدعتگزار که برای کار خویش هیچ دلیلی از سنت و پرتوی از استدلال ندارند.

این بدعت ها چیزی جز همان روال انحرافی که در دوره خلافت ایجاد شده بود، نبود. با این حال، امام در خطابه هایی که ایراد می کرد، مردم را به دوری از حق و رفتن در اطراف باطل وصف کرده، از آنان می خواست، حتی اگر در باطل، سود دنیوی برای خود می بینند، جانبداری خود از حق را حفظ کنند. آن حضرت در خطبه ۱۲۵ فرمود:

همانا فاضلترین مردم نزد خدا کسی است که کار حق را از باطل دوست تر دارد، هر چند حق از قدر او بکاهد و او را بیازارد. و باطل بدو سود رساند و رتبت او را بالاتر گرداند. سرگردان تا به کجا می روید؟ و بدین راه باطل چرا در می شوید؟... شما نه چون حلقه ای استوارید که بتوان بدان

درآویخت و برجای ماند و نه یارانی نیرومند که چنگ بدانان زد و رخت به سایه شان توان کشاند.

شما کجا آتش کارزار را توانید افروخت؟ تفو بر شما که آزارتان سینه ام بس سوخت. روزی به آواز بلندتان خوانم و روز دیگر در گوشتان سخن می رانم. نه آزادگان راستینند به هنگام خواندنتان به آواز و نه برادران یک رنگ در نگاهداری راز.

امام در وصف مردم به پراکندگی و اختلاف و دوری از حق، گاه تعبیر بسیار تندی را بکار می برد. این در زمانی بود که از دست مردم عاصی شده و به دلیل آن که معاویه را در آستانه پیروزی می دید، به هیچ روی آرام و قرار نداشت. آن حضرت مردم را نه رجال که اشباه الرجال می نامید؛ چرا که آن حضرت شاهد بود، درست در لحظاتی که معاویه آماده یورش

به عراق شده بود، حتی یک هزار نفر در لشکرگاه کوفه، به زحمت گردش فراهم آمدند. در اینجا بود که در خطبه ۱۳۱ چنین فرمود:

ای مردم رنگارنگ، با دل‌های پریشان و ناهماهنگ. تن هاشان عیان، خرده‌هاشان از آنان نهان. در شناخت حق شما را می‌پرورانم، همچون دایه ای مهربان و شما از حق می‌رمید چون بزغالگان از بانگ شیر غرآن. هیئات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی را که در حق راه یافت راست نمایم.

شمار خطبه‌هایی که به نوعی بر حق‌گزینی مردم تکیه کرده فراوان است. در خطبه ۱۷۵ آمده است: اَيُّهَا الْغَافِلُونَ ... ما لى أراکم عن الله ذاهبین و الی غیره راغبین. و در خطبه ۳۹ می‌فرماید:

مُنِيتُ بَمَنْ لَا يَطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا أُبَالِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ. اما دین یجمعکم و لا حمیة تُحْمَشُکُمْ

گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند و چون می‌خوانم پاسخ نمی‌دهند. ای ناکسان! برای چه در انتظارید! و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی‌دارید؛ دینی که فراعتمان دارد؛ غیرتی که تا شما را به غضب آورد.

در خطبه ۱۸۰ نیز در مذمت یاران است:

ای مردمی که اگر امر کنم فرمان نمی‌برید و اگر بخوانمتان پاسخ نمی‌دهید.

ص: ۳۸

اگر فرصت یابید فرو می‌مانید و اگر با شما بستیزند، سست و ناتوانید. اگر مردم بر امامی فراهم آیند سرزنش می‌کنید و اگر ناچار به کاری دشوار در شوید پای پس می‌نهیید ... چرا برای یاری بر نمی‌خیزید و برای گرفتن حقتان نمی‌ستیزید. مرگتان رساد یا خواری بر شما باد. به خدا اگر مرگ من بیاید - که سر وقت می‌آید - میان من و شما جدایی می‌اندازد، در حالی که همنشینی تان را خوش نمی‌دارم ... راستی شما چه مردمی هستید. دینی نیست فراعتمان آورد؟ غیرتی ندارید تا بر کارتان وادارد. شگفت نیست که معاویه، بی‌سر و پاهای پست را می‌خواند و آنان پی او می‌روند، بی‌آنکه بدیشان کمکی کند یا عطایی رساند.

در حسرت رادمردان گذشته

امام در روزهای پایانی، با انتقاد از مردمی که در برابرش بودند و حاضر به حمایت او برای رسیدن به آرمان‌های اصیل اسلامی او نبودند، در حسرت رادمردانی که در عصر رسول خدا(ص) بودند و در ایمان و عمل یک تاز میدان اسلامیت و انسانیت بودند، سخن می‌گوید. ستایش از آن مردم، نه به خاطر اکثریت بودن آنان، بلکه به دلیل قدم نهادنشان در راه حق است. در خطبه ۱۲۱ آمده است:

کجایند مردمی که به اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند، و قرآن خواندند و معنی آن را به گوش دل شنفتند. به کارزارشان برانگیختند و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آورد، شیفته آن

گردیدند. شمشیرها از نیام برآوردند و گروه گروه و صفّ در صفّ روی به اطراف زمین کردند. بعضی نجات یافتند و بعضی مردند. نه مژده زنده ماندن زندگان را شنفتنند و نه آنان را بر مردگان تعزیت گفتند. چشمانشان از گریه تباه، شکمهایشان از روزه لاغر و به پشت چسبیده. لبهایشان از دعا خشک و پژمرده گردیده، رنگها زرد از شب زنده داری، بر رخسارشان گرد فروتنی پدیدار. برادران من اینانند که رفته اند و ماراست که تشنه دیدارشان بپاییم و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بگیریم. شیطان راههای خود را به شما آسان می نماید و خواهد که گره های استوار دیتان را یکی پس از

ص: ۳۹

دیگری بگشاید و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید. پس از دمدمه و وسوسه او روی برگردانید و نصیحت آن کس را که خیرخواه شما است قبول کنید و در گوش کشانید و به جان بپذیرید. در خطبه ۱۸۲ امام ضمن خطبه ای مفصل، مطالب مهمی را بیان فرمودند. نوف پکالی می گوید: جعده بن هبیره سنگی گذاشت و امام در حالی که جامه ای پشمین بر تن داشت و دوال شمشیر از لیف خرما بر گردن و نعلین از لیف در پا، و نشان سجده بر پیشانی او همچون داغ شتر بر سر زانو، بود، این خطبه را خواند:

برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد، زیان نکردند که امروز نیستند ... به خدا سوگند، خدا را دیدار کردند و مزد آنان را به کمال پرداخت ... کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمّار، کجاست پسر تیّهان، کجاست ذوالشهادتین و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند (امام در اینجا دستی به محاسن مبارک خود کشیدند و زمانی دراز گریستند و پس از آن مردم را دعوت به جهاد کردند).

این نیز گفتنی است و در آغاز هم گذشت، که امام دو نوع طرفدار داشت. یک دسته توده های مردم که روشن بود بسیاری از آنان در تندباد حوادث و گزند روزگار از وی جدا خواهند شد که شدند و به معاویه پیوستند. دسته دیگر که شیعیان خالص او یا شرطة الخميس آن حضرت بودند و امام با اعتماد به اینان کار را آغاز کرد. در خطبه ۱۱۸ نهج البلاغه خطاب به آنان می فرماید:

أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ عَلَى الْحَقِّ وَالْإِخْوَانِ فِي الدِّينِ وَالْجُنُّ يَوْمَ الْبَاسِ وَالْبَطَانَةُ دُونَ النَّاسِ بِكُمُ اضْرِبِ الْمَدِيرَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةِ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغَشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ.

اینها در واقع، حزب الهی های عاقلی بودند که در کنار امام قرار داشتند. هم نصیحتگر بودند و هم در سخت ترین شرایط و دشواری ها وفادار امام بودند. شیعیان، واقعی سیره نبوی را در سیره علوی جستجو می کردند و ارادت خویش را به علی و خاندان او برای همیشه حفظ می کردند.

ص: ۴۰

کراهت مردم و خواست امام

یک اصل دیگر را نیز باید در سیره امام علی علیه السلام مطرح کرد و آن این که امام با روشنگری می کوشید تا دیدگاه های خود را برای مردم بازگو کند. اما اگر مردم زیر بار نرفتند، امام حاضر به خشونت برای اجرای فرامینش نبود. حضرت در خطبه ۲۰۸ فرمود:

لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ امِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا. وَ كُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مِنْهِيًا. وَ قَدْ أَحْبَبْتُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أُحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ.

دیروز فرمان می دادم و امروز فرمانم می دهند. دیروز باز می داشتم و امروز بازم می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید و مرا نرسد که به چیزی وادارمتان که ناخوش می انگارید.

معاویه مردم دار!

معاویه با سیاست خاص خود، توانست مردم را در اطراف خویش نگاه دارد. هم منافع ملی شام را حفظ کند و هم مردم را راضی نگاه دارد. مردم نیز همه به او رأی دادند و او را پذیرفتند. در این صورت، اگر اکثریت با معاویه است و اقلیت با علی (علیه السلام) چه چیز می تواند میان این دو شخصیت فارغ باشد؟ معاویه خود را مجاز می دید که نه تنها با زبان تطمیع بلکه با تهدید، خود را بر مردم تحمیل کند. امام چنین شیوه های را مجاز نمی دانست، چنان که می فرمود: أَأَطْلُبُ النَّصْرَ بِالْجُورِ. آیا پیروزی را با ستم به دست آورم.

امام مدافع حقوق مردم

همه آنچه گذشت با این نکته منافات ندارد که حکومت موظف است که مدافع حقوق تعریف شده مردم باشد و امام علی (علیه السلام) در عمل به تمام معنا مدافع حقوق مردم بود؛ همان حقوقی که به عنوان یک شهروند اعم از مسلمان و ذمی دارند. رعایت حال آنان، به دست آوردن رضایت آنها و اجرای عدالت در میانشان، و آگاه کردن آنان به احکام دین، از اهم وظایفی است که امام برای منصب امامت بر می شمرد و به تمام والیان خویش دستور می دهد تا مراعات حال مردم را بکنند. امام می فرماید:

ص: ۴۱

ان أفضل قرّة عين الولاية استقامة العدل و ظهور مودة الرعية. بالاترین و با ارزش ترین کار برای والیان، اقامه عدل و نیکخواهی با رعایاست.

و در نامه ای به یکی از والیان می نویسد: أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مِنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلَ تَظْلِمُ وَ مِنْ ظَلَمِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ. داد خدا و مردم را از خود و

خانواده ات و رعایای جانبدارت بستان؛ اگر چنین نکنی ستم کرده ای و کسی که به بندگان خدا ظلم کند، روز قیامت خصمش خداوند است.

امام (خطبه ۱۳۶) وظیفه اصلی خود را ستاندن داد مظلوم از ظالم می داند به شرط آن که مردم او را حمایت کنند:
اَيُّهَا النَّاسُ اَعِينُونِي عَلَى اَنْفُسِكُمْ وَاَيُّمُ اللّٰهُ لَانْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا قُوْدُنَ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتّٰى
أُورِدَهُ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَ اِنْ كَانَ كَارِهًا.

ای مردم! مرا بر کار خود یار باشید. به خدا سوگند که دادِ ستمدیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم
و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواه او، او را تا به آبشخور حق بکشانم.

امام در باره عدالت و رعایت حقوق مردم سخن بسیار گفته اند که بخش زیادی از آنچه در این باره در کتاب غرر و
درر آمده بوده با شرح در کتاب «بقاء و زوال دولت در کلمات امام علی علیه السلام» آمده است.

امام علی (ع)، وظیفه امام را آن می داند که زندگی خود را در حدی برابر با آنچه پایین ترین طبقه جامعه دارند تنظیم
کنند: وَيَحْكُ اَنِّى لَسْتُ كَأَنْتَ، اِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلَى اَئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوْا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ لِكَيْلَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيْرِ فَقْرَهُ.
این چنین امام مدافع حقوق مردم است اما مردم در حق او ستم می کنند و چنان که حضرت خود فرمود: ما شنیده
بودیم که حاکمان در حق مردم ستم می کنند اما ندیده بودیم که مردم در حق حاکم خود ستم کنند!

* . * . *